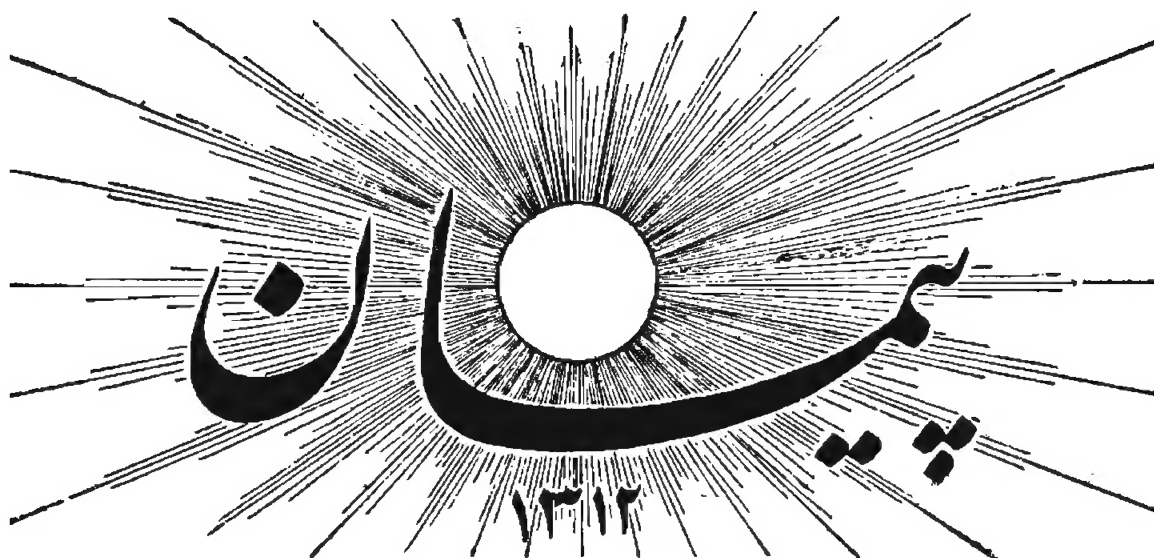

پیمان
پیمان سال پنجم
شماره ششم



سال پنجم　　اردیبهشت ماه ۱۳۱۸　　شماره ششم



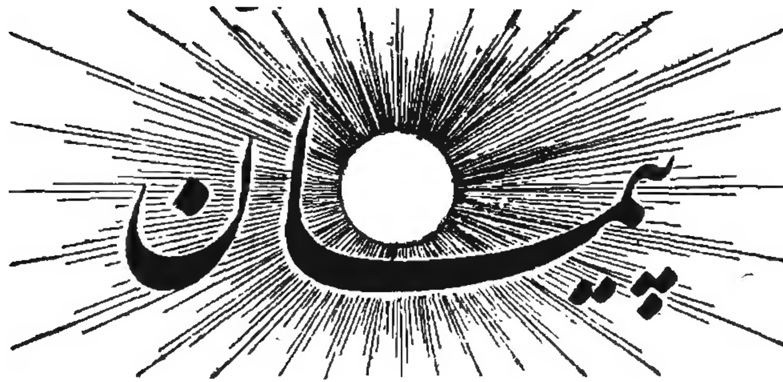
دارنده

کسروی تبریزی

فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

✲✲✲

چون آقای عرب زاده کلیشه روی پیمان را ساخته‌اند واز ماهنامه بدور نیستند این آگهی ایشان بنام سپاسگزاری چاپ میشود .



سال پنجم　　اردیبهشت ماه ۱۳۱۸　　شماره ششم

سخنانی که نباید فراموش کرد

این راهیکه ماپیش گرفته‌ایم راه رستگاری شرقاست وچون بیاری خدا آنرا بپایان رسانیم بزرگترین کار را در تاریخ شرق انجام داده‌ایم. کسانیکه با ما دراین راه همگام باشند گرانبهاترین نیکنامی را برای خود و فرزندان خود اندوخته خواهند داشت. لیکن این پس ازآنست که هر کسی نخست بخود پردازد و چشمش تنها بدیگران باز نباشد.

☆*☆

دروغ نگویید اگرچه بیم جان باشد.

☆*☆

کسانی از هر چیزی تنها بآرزوی آن بسنده می کنند.



چند سخنی در پیرامون
نگارشهای پیمان

۱- آیا پیمان راه نوینی در فلسفه باز کرده ؟ . .

یکی می گوید: « پیمان با آنکه فلسفه را می نکوهد خود راه نوینی در آن باز کرده ». می گوییم : « شمارا چه شده که این نام را گزارید؟ ! . . آیا چه نتیجه از آن چشم می دارید؟ ! . . »

می گوید : « مگر نه آنست که هرآنچه با اندیشه دریافته شود فلسفه است ؟ ! . . » می گوییم : « این پایه‌را که نهاده است ؟ ! . . و آنگاه چسودی از این گفتگو تواند بود ؟ ! ! . تا کنون از این سخن سازیها چه دیده‌اید که پس از این توانید دید ؟ ! . . آیاجهان باسخن می گردد ؟ ! . »

اینان بدی‌کاری خود را نمیدانند، بیمارند و آن را در نمی یابند . سخن برای شنیدن و فهمیدن وبکار بستن است . برای نامگزاری نیست. بارها نوشته‌ایم: اینان « راستی پرستی »را که گهربترین خوی آدمی‌است از دست داده‌اند .

خدا آدمی را چون آفریده درو نیرو هایی نهاده که اگر هم چیزی نیاموزد و دانشی فرا نگیرد از دریافت راستیها و رسیدن براه رستگاری (در بودن آموزگار و راهنما) باز نماند. اگر کسی در دیهی باشد و مردم روستایی را بسر خود گرد آورد و بایشان راهنماییها کند (مثلاً بگوید: فلان کشت را رها کنید وبجای آن فلان کشت دیگری‌را که سودش بیشتر است رواج دهید)، اگر اورا می‌شناسند و گمان دیگری دربارهٔ‌اش نمی‌برند باهمان دریافتهای ساده خدادادی گفته اورا پذیرند وبکار بندندوبهره‌برند

اینست بایدآن دریافتها را بسیار ارجدار شمرد، واز یاد دادن چیز هایی که آنهارا بهم زند وپاسست گرداند سخت جلوگیری کرد. باید دانشها چیز هایی باشد که آن نیروی خدا دادی را فزونتر گرداند. ولی چه باید گفت بکسانی که همه دانش و آگاهی شان برای کشتن آن نیرو ها و دریافتهاست.

آگاهیهای بیهوده و پندار های کج که کسانی یاد گیرندا این نتیجه را دهد که آنان را از سرشت ساده‌شان دور سازد و بهیچ چیز سودمندی نزدیك نگرداند. گفته آن زن عرب شود که دربیابان‌مکه می‌گفت: «نه در خانه خودم گزاشتی و نه بخانه خودت رساندی».

ببینید: ماسخنانی‌را باین سوزدل می‌رانیم واینهمه رنج وزیان در راه آنها بخود هموار می‌گردانیم و همیشه می‌گوییم اینها برای رستگاری جهانست و برای رهانیدن مردمان از پراکندگیهاست، اینان که آنها را میخوانند وبگفته خود براست می‌دارند بجای یاوری وپشتیبانی باین‌بسنده می‌کنندکه نامی بروی آن گزارند. از ده‌سال و بیست سال کوشش که هر یکی در راه خواندن و آموختن کشیده‌اند یگانه هنر همین را می‌دارند.

اینان‌که خود تباه گردیده‌اند مایه تباهی هزاران دیگران می‌شوند.

هنوز اینان نزدیکترند، بمانند آن کسانی که می پندارند گفتن و نوشتن برای همچشمی و برتریفروشی است وهمینکه سخنی را میشنوند بخود بایا میشمارند که بپاسخ برخیزند و تا فهمیده وتا اندیشیده سخنانی گویند.

بمانندآنکسانیکه سخن‌را تنها برای گفتن می‌شناسند وهیچ نتیجه‌ای ازآن چشم نمیدارند وچون گفته‌های مارا می‌شنوند برآن میشوندکه آنان هم‌سخنانی ازهمینگونه پردازند. این بتازگی رواده که‌مردیکه از اروپا بازگشته بامن‌میگوید: «من‌ارج سخنان شمارا دراروپا فهمیدم» وگذشته از آنکه گفته های شما را در باره گرفتاری اروپا با چشم دیدم از زبان خود اروپاییان ستایش‌نوشته‌های شمارا شنیدم» اینهارا گفته سخن رابدینسان بپایان میرساند: «من هم برآنم که چیزهایی بنویسم.»

بمانند آن‌کسانیکه گردن‌گزاردن بسخن دیگری‌را - اگرچه راست و استوار باشد- کمی خود می‌شناسند و آشکاره ازراستیها گردن میپیچند

اینانند که می‌گوییم نیرو های خدادادی را - از راستی پرستی و نیکخواهی ومردانگی‌ومانند اینها- ازدست داده‌اند و ازاینسوی بدانشهایی که زبان آن نادانیهارا نشان دهد و از آنها دورشان دارد نرسیده اند.

اینانند که سخنان ما را چون میشنوند نه آنند که بی آنکه نیازی بدلیل و اندیشه پیدا کنند راستی پرستانه آنها را بپذیرند و مردانه بیاری برخیزند و نه اینندکه بیندیشند وبدانندکه درجهان همه پیشرفتها نتیجه همین بوده که یکی چون بر خاسته و راه نموده دیگران پاکدلانه آن را پذیرفته‌اند وبیاریش برخاسته‌اند. بدانندکه برای‌یك توده پیش‌ازهمه راه

دربایند ومردم بیراه جزنابودی سرنوشت دیگری ندارند . نه‌آنند ونه‌این، آن را از دست داده و این را بدست نیاورده اند .

۳ - درجهان یکراه بیشتر نیست و آن راه خرد است.

کسانی از اینان درد دیگری میدارند . با رها گفته‌ایم از لغزشهای فلسفه نوین است که آدمی را بپای چهار پایان و ددان می برد و خرد و روان را که دروست نمی‌شناسد واز این لغزش خودآن نتیجه را می‌گیرد که در جهان یك « راه راستی » نیست و همانا هرکس از روی ساختمان مغزی خود چیز های دیگری اندیشد و راه دیگری پیش‌گیرد . این سخن از سالها ست که در اروپا پرا کنده شده و از آنجا بآسیا رسیده و در دلها جا گرفته و ریشه دوانیده، و با چیز های دیگری درآمیخته و رنگهای گونا گون بخود گرفته . این کسان نیزمیخواهند بگویند : درجهان اندیشه های گونا گونی (یابگفته خودشان فلسفه‌های گونا گونی) هست ونگارشهای پیمان یکی از آنهاست . خواستشان اینست لیکن نمی توانند آن را با زبان روشنی بگفتار آورند .

ما نیز میخواهیم بگوییم که فلسفه نوین بخطارفته ودرجهان یکراه بیشتر نیست و آن راه خرد می‌باشد . میخواهیم بگوییم : یك‌رشته راستی ها هست ـ راستی هایی که خرد ها آنها را پذیرد ـ و این راستیهاست که باید نیك روشن گردد و زندگانی بروی آنها بنیاد یابد . یکی از خواستهای ما ازگام‌نخست این‌بوده وهست. یکی ازبدترین‌گمراهیهای جهان همانست و یکی از بزرگترین خواستهای ما همین .

اینان برای‌آنکه بدانند درجهان یکراه بیشتر نیست وآن همینست که مادنبال می‌کنیم، برای آنکه بفهمند نگارشهای ما فلسفه‌نیست چندین

زمینه را که ما تا کنون دنبال کرده‌ایم بگیرند و بخوانند و وراسی پرستانه بیندیشند و ببینند آیا چه سخن دیگری بجای انها توان گزاشت .

اینان بجای آنکه نگارشهای مارا فلسفه نامند بهتر بودی اگر آنهارا همسنگ دانشهای نوین شمردندی . زیرا از چندین راه ماندگی درمیانست و نگارشهای ما در برابر گفته های دیگران همچون دانشهای نوین در برابر دانشهای کهن میباشد ، و من بهتراست این را بازتر و گشادتر گویم :

می‌دانیم که بسیاری از دانشها از زمان باستان باز مانده و یادگار مصریان ویونانیان ودیگرانست . ولی قرنهای درازی پیشرفتی درآنها نبوده و همچنان ایستاده مانده تا از دویست و سیصد سال پیش جنبش نوین اروپا پیش آمده که از یکسو بکرشته دانشهای دیگری پدیدآمده و از یکسو آن دانش های کهن پیشرفت بس تندی کرده و نتیجه بسیار شگفتی ـ از اختراعها و دیگر چیز ها ـ از آنها پیدا شده . شاید کسانی انگیزه این پیشرفت ها را ندانند و جدایی را که میانه این دانش ها با دانشهای کهن میباشد در نیابند . باید دانست جدایی دو رشته بیش از همه در راه آنها است . زیرا پیشینیان در دنبال کردن دانشها بیشتر به گمان (ظن) و پندار (وهم) بسنده کرده‌اند وازانگار (فرض) هم بازنایستاده‌اند . داستان چرخها (فلك ها) را شنیده اید . آنها را بتلمیوس یا کسان دیگری پیش ازو از روی انگار و پندار پدید آورده اند . بدینسان که چون گردش خورشید و ماه و ستارگان را دیده اند ازاینرو که چرخ برای گردیدن رواتر است پنداشته اند (و یا انگاشته اند) که هر یکی از خورشید و ماه و ستارگان گردنده که گردش های جدا گانه دارند در یك چرخی کوبیده شده اند و همانا با گردش آنست که می گردند. بتلمیوس آشکاره نوشته که چرخها انگاری

است.ولی در فلسفه چون نگاه کنید آنها را یکچیز های راستین گرفته اند وگذشته‌از افسانه «خرد های ده‌گانه و چرخهای نه‌گانه» که شنیده اید یکرشته گفتار های دیگری درباره آنها آورده اند . مثلا گفتگو کرده اند که گردش چرخها ازچیست ؟.. یکدسته‌آنها را دارای جان (نفس) شناخته اند و یکدسته انگیزه گردش را «عشق» شمارده اند و پیداست که اینها همه از روی پندار بوده وهیچ دلیلی همراه نداشته است .

این یك مثل است و شما می توانید صد ها مثل پیدا کنید . جز ازچند تنی از یونانیان که اندیشه وآزمایش‌بکار می‌برده اند دیگران همگی پیرو پندار و انگار بوده اند . لیکن در دانشهای نوین راه کار را آزمایش و جستجو و اندیشه (پی بردن از چیزی بچیز دیگری) گرفته اند . اگر چه گاهی در اینها نیز پـای پندار و انگار را بمیان آورند . لیکن آن را پایه کارخود نگیرند و همچون پیشینیان پندار برروی پندار نگزارند ، و همانا نتیجه این راه است که در اندك‌زمانی آنهمه پیشرفت پیداشده است . در پی گفتگو از دانشها نیستم . اینها از راه ما بیرون می باشد . این را می‌گویم که ما در کار خود راهی را که نزدیك براه دانشهاست پیش گرفته ایم وجز درپی راستیها نیستیم‌و یك چیز تا درست روشن و بیگمان نباشد بآن نمی پردازیم . اگرچه ما را سری‌با آزمایش وجستجو نیست ولی در اندیشه و پی بردن از چیزی بچیزی با دانشها یکسانیم . راهنمای ما خرد است (خرد دریابنده وپدید آورنده) و راهمان راستی ها و خواستمان آسایش جهان . برای روشنی اینسخن بهتر بودی اگر ایرادهایی را که ما برفلسفه یونان‌گرفته ایم دراینجا یادمی‌کردیم وجدایی‌را که میانه راه ما وراه فیلسوفان یونان ومیانه خواست‌ما وخواست ایشانست نیك نشان

می دادیم . ولی چون این خود زمینه دشواری است و سخن را بجای آسان کردن دشوارتر گرداند این است آن را رها کرده واز زمینه شعر دلیل یاد می کنیم .

خوانندگان فراموش نکرده اند که ماچون گفتار هایی درپیرامون شعر نوشتیم و خرده گیری ها نمودیم یکدسته خردمندان یا کدل آنها را پذیرفتند وکسانی از ایشان شعر هایی را که خود سروده بودند از میان بردند . لیکن از آنسوی دسته انبوهی بهیاهوی برخاستند واز دشمنی نیز باز نایستادند . کسان بسیاری گفتار نوشتند و سخن راندند و بگمان خود پیمان‌را تندرو خواندند و هواداریها ازشاعران نمودند . لیکن پس ازهمه آیا نتیجه چه شد ؟ . . نه اینست که همان کسان به خاموشی گراییدند و کم کم به پیروی از گفته های ما پرداخته بیهوده گویی را کنار نهادند یا کمتر کردند وکنون بسیاری ازایشان همان گفته‌های مارابرنگهای دیگری گفتار می‌سازند ویا دراینجا وآنجا سخن می‌رانند ؟ ! .

آنچه راکه ما درپیرامون شعرنوشتیم می‌توانیم آن‌را درچند جمله کوتاه بگنجانیم . بدینسان : شعر سخنست ــ سخن آراسته . سخن باید از نیاز برخیزد . سخن که از روی نیاز نباشد بیهوده است . خرد از بیهوده گویی بیزار است . اینهاست افشرده گفتار های ما . کنون شما بگویید بکدام یکی از این جمله ها ایراد توانیدگرفت ؟ ! . . کدام یکی‌را توانید نپذیرفت ؟ ! . . گیرم که شماپشت پابخرد زدید ونپذیرفتید مردم بشما چه خواهند گفت ؟ ! . .

کسانیکه دربرابر ما ایستادگی می‌نمودند وهیاهو می کردند یا نگارش های‌ما رانیك نمی اندیشیدند ویا گرفتارهوسها و نادانیها می‌بودند وگردن

بداوری خرد نمی توانستند گزارد . سخنانیکه می گفتند اینها بود : «پس اینهمه شاعران بزرگ آمده‌اند ورفته اند همگی بیهوده گو بوده اند ؟! . » یا « پس اینهمه شرقشناسان که کتابها در باره شعرای ایران نوشته و ستایشها از ایشان کرده اند نفهمیده‌اند ؟! . . » یا « چه شده که هیچکس نفهمیده وتنها یکتن می‌فهمد ؟! . . » یا « پس ما باید از هزارها کتابهای ادبی خود چشم بپوشیم ؟! . . » اینها بود که دستاویز خود می داشتند و کسیکه بهره ازخرد دارد این‌داندکه بچنین گفته‌هایی ارج نتوان گزاشت ودر پاسخ هرکدام‌از آنهاتنها یك‌کلمه «آری!» بس‌میباشد ودر نااستواری آنها این بس که خود گویندگان دربند آنها نیستند وکنون رها کرده اند و چنانکه گفتیم خودشان دربی‌بدگویی از بیهوده گویی شاعران می‌باشند. در جهان همیشه گمراهان دسته های انبوه بوده‌اند و راهنما یك تن بیش نبوده است . این چه شگفتی دارد که شاعران نفهمند و یا شرقشناسان گمراه باشند ؟! . .

شما چون بجویید خواهید دید که از هزار و دویست سال پیش که اینگونه شعر سرایی در ایران رواج پیدا کرده هزاران کسان آلوده آن بوده اند که شعر را یك چیز جداگانه دانسته و آن را بسته به نیاز نگرفته اند و اینست هرکدام صد ها بیهوده گویی از خود بیادگار گزارده اند و کسانی همه عمر را با بیهوده گویی بسر داده اند . سپس هزاران کسان آن بیهوده گویی‌ها را گرد آورده ودیوان ساخته اند و یا تذکره پدید آورده اند . امروز نیز هزاران کسان در ایران واروپا آنهارا چیز های گرانبهایی‌میشمارند و دستگاه بسیار بزرگی بنام ادبیات درچیده‌اند . اینها همه گمراهیست و همه نادانیست . لیکن پشت سر آنها یك راستی بسیار

روشنی ایستاده‌وآن اینکه : «شعر سخن است وسخن بایداز نیازبرخیزد» و این راستی چندان نشاندار است که نمی توان چیزی بآن افزود و یا چیزی از آن کاست ، چندان استوار است که هیچ چیزی نتواند آن را براندازد و یا سست گرداند . آری این تواند بود که کسی پروای آن ننماید و شبها بنشیند و بخیره غزل سراید و یا چکامه سازد . لیکن این بیش از یك کار بیخردانه نخواهد بود و خردمندان‌ارجی بآن نخواهند گزاشت .

این را برای مثل یاد کردیم . تنها شعر نیست ، درباره دین نیز همانست ، درباره‌آیین زندگانی همانست. ازاینجاست‌که ما همیشه می‌گوییم : پشت‌سر این هیاهوها و گمراهیها که امروز در جهانست یکرشته راستی هایی هست ـ راستیهایی نشاندار و پایدار که هرگز دیگر نگردد و کمی وبیشی نپذیرد . چیزیکه هست‌باید آنها را باز نمود که خردمندان بپذیرند و بیخردان را نیز براه آورند .

۳- راستی دوبخشی نپذیرد .

من بارها میشنوم کسانی می‌گویند : « پیمان‌خوب می‌نویسد اگرچه من با همه نگارش های آن همداستان نیستم » . یکی می‌گفت : «من نود درصد بانگارشهای شما همراهم». ما تا کنون پاسخی باین گفته‌ها نداده‌ایم ولی دراینجا چون جایش رسیده باید پاسخ نگاریم . باید گفت : اینان یا کسانیندکه نگارشهای ما را نیك نمی خوانند و یا اگر میخوانند نیك نمی اندیشند ، و یا کسانیندکه بیکبارگردن براستی نمی توانندگزاشت و میانه راستی پرستی و خود خواهی جایی می‌دارند ، یا کسانیندکه همیشه سر و کارشان باسخنان هوایی بوده‌که نیمی راست ونیمی دروغ باشد واینست باور نمی کنند که یکرشته سخنانی همه راست باشد و جای خرده گیری

در آن نباشد ، و یا کسانیند که می پندارند سخنی را پذیرفتن و به آن ایراد نگرفتن کمی آنان خواهد بود . یا کسانی که آلودگی از شعر و فلسفه و رمان‌نویسی و مانند این می‌دارند ونگارشهای پیمان‌را درزمینه آلودگی خودنمیتوانند پذیرفت .

هرچه هست چنان گفته‌ای جز ازاندیشه نارسا نخواهد برخاست وما باینکسان یادآوری می‌کنیم‌که راستی دوبخشی نپذیرد. ان درچیزهای دلخواهی است‌که چنان سخنی توان گفت .کار نیك و بد و سود و زیان بدلخواه این وآن نتواند بود . ما این سخنان را بدلخواه نمی رانیم‌که شما بدلخواه کمی‌را پذیرید وکمی‌را نپذیرید . وانگاه بگویید آنچه نمی‌پذیرید کدام است ودلیلتان چیست ؟ ! . من بیش از همه این سخن‌رادربارهٔ شعر می شنیدم . دلم می‌خواهد این‌کسان بگویند‌کدام یکی ازگفته های مارا دربارهٔ شعرنمی پذیرند؟!.

وانگاه در جاییکه شما گفته های روشن و استوار ما را بدلخواه کمی پذیرفته وکمی‌کنار گزارید آیا دیگران با گفته‌های شما آن کار را نخواهندکرد ؟ ! . . آیا نتیجه این پراکندگي اندیشه‌ها نخواهدبود ؟ ! . . (چنانکه اکنون هست) .

بایدکسانی یا باین چیزها نپردازند و دربند نیك وبد جهان نباشند وگیج وسرمست درپی خوشیهای خود باشند (چنانکه دسته های انبوهی چنینند) ، و یا چون درپی نیك‌وبد بودند در همه جا خرد و اندیشه را راهنمای خود سازند ودر هیچ‌جا گردن از دلیل نه‌پیچند .

اینکه‌امروز رواج یافته که‌هرکسی بخود راهی گیرد وبخودسخنانی گوید ، و همه‌درپی خودنمایی و برتریفروشی باشدوگردن بدلیل گزاردن

را کمی خود پندارد ، و سخن راست را به عنوان آنکه از زبان دیگری بیرون آمده نپذیرد ــ این شیوه زندگانی یك توده فیروز بخت نیست . شما آن رایکی از بدترین گرفتاریها شمارید و نتیجه اش را بسیار شوم دانید و همیشه آن کسان را خوار دارید وپست شمارید . در توده‌ای که چنین گرفتاری پدید آمد آن را توده نتوان خواند و هرگز شایسته زندگانی آزاد نتواند بود . من در این باره گفتار جداگانه دیگری خواهم نوشت ، دراینجا روی سخنم با آن کسان نیست و با کسان دیگریست ، و اینست به این اندازه یادآوری بسنده می کنم .

ما چون میدانیم خردها تاچه اندازه ناتوان است با آنها راه رفته بدینسان خونسردانه پاسخ می نگاریم . وگرنه این چیز ها زیانش بسیار است ومن چون این جمله ها را می نگارم توگویی جهان در پیش چشمم تاریك است وافسوسها میخورم که یك توده کار درماندگیش تابابنجا کشیده ، ویکدسته مردمی تابابن اندازه از نیروهای خدادادی بی بهره گردیده اند . همین زمینه را داستانی هست که می‌باید دراینجا بنگاریم :

درسالهای نخست که پیمان را آغاز کردیم مردی از آنانکه پندآموزند و از آن راه نان میخورند زمانی با ما همراهی داشت و یاریها می‌نمود و هنگامی که ما از شعر و فلسفه بد می‌نوشتیم او نیز در هرانجمنی گفته های ما را دنبال می کرد . دراینمیان یکمرد نیرومند پولداری بهواداری شاعران و فیلسوفان برخاست و با پیمان دشمنی آغاز نهاد . ما ایستادگی را سخت‌تر گردانیده گفتار های پیاپی دیگر نگاشتیم ولی آن پند آموزاز ما بریده بآن نیرومند پیوست ، واین زمان درانجمنها ستایشگرفیلسوفان و شاعران گردید ، وچون گاهی یکی ازهواداران پیمان اورا می دید وخرده

برکارش می‌گرفت چنین‌پاسخ می‌داد: «منکه گفته‌های پیمان‌را صددرصد نپذیرفته بودم».

ماهیچ سخنی‌نگفتیم زیرا دانستیم که خواست‌او روزی پیدا کردن است و بگفته خودش «مردی است آبرومند و خانه و زندگی میخواهد و اتومبیل نخواست باری درشگه میخواهدکه سوار شود وپیاده راه نرود». چیزیکه هست همین مردگاهیکه بیکار است و یك همدردی پیدا کرده فرا می‌نشیند بناله از گمراهي مردم برمیخیزد وهمه گله‌اش از آنست که با آن کوششها و پندآموزیهایش چرا مردم براه نمی‌آیند وچرا بگفته های او گوش نمیدهند، و این گله و ناله اوست که ماميخواهيم دراینجا گواه گفته های خود گیریم.

این خود شگفت است که کسی پندآموزی‌را پیشه خودگیرد و ازآن راه نان خورد وچشم داردکه سخنانش در شنوندگان کارگرافتد، واین‌نداند که سخنیکه از دل برنخیزد در دل ننشیند. این نداند که یکي ازچیز هایی‌که مردم را گیج‌سر و درمانده‌گردانیده همان سخنان سست و سردی است‌که همیشه از این پندآموزان ـ یا بهتر بگوییم: پندفروشان ـ شنیده اند. ما درجای دیگری نشان خواهیم دادکه این خود از زیان آورترین کارهاست‌که یکدسته پندآموزی را، چه از راه گفتن چه از راه نوشتن، سرمایه زیست گیرند و از بدبختي توده‌ها نان خورند.

وانگاه درجاییکه یکی نگارشهای پیمان را که همه راست است و همه از بهر پیشرفت جهان گفته میشود در ترازوی سود خود بسنجد و جز از آنچه را که بهره برایش دارد نپذیرد، (بگفته خودش صد در صد همداستان نباشد) چه گله دارد از آنکه مردم گفته های او را ـ گفته

هایی که از کهن ونو وراست و دروغ بهم درآمیخته ـ همه نپذیرند ؟ ! . اگر این درست است که درجهان هیچ بنیادی درمیان نیست وهرکسی هرسخنی را که میشنود می‌تواند بی‌آنکه دربند راستی آن باشد و گوش بدلیلها دهد از روی دلخواه چیز هایي را از آن بپذیرد و چیز هایی را نپذیرد دیگر چه جای گله است ؟ ! . . دراینجاست که باید بدرماندگی خردها پی برد. یك کار بسیار زشت وبیخردانه را که دیروز خودش کرده و با بهانه هایی پرده بروی آن کشیده امروز چون نمونه کوچکی را از آن از دیگری می بیند زبان بگله وناله باز می کند . آیا این ازدرماندگی فهم وخرد نیست؟ . این داستان را برای روشنی سخن نوشتم . و گرنه مـا از این کسان جز همین راچشم نمیداریم . کسانیکه سی سال و چهل سال همه‌را با آلودگی ها بسر برده اند به این آسانی پاك نخواهند گردید . مگر آنان که روان نیرومندی دارند و بتوانند تکان سختی بخود دهند و از آن آلودگی‌ها بیرون آیند .

این داستان‌را نوشتم تا آنانکه می‌گویند با همه نگارش های پیمان همراه نیستم بیپایی سخن خویش ونتیجه بیهوده‌ای را که از آن درمی‌آید نیك دریابند . گاهی سخنانی هست که خودگوینده پایان آن را درنمی یابد ولی چون سنجیده شود یك نتیجه بیهوده از آن درآید . این سخن یکی از آنهاست .

۴ـ نخستین گام خود را فراموش کردن است .

ما گاهی می‌شنویم کسانی خودرا هوادار پیمان می‌نمایند ودراینجا وآنجا نشسته خود فروشانه سخن از گفتار های پیمان می رانند ، و بخود میبالند و ستایشها از هوش و دانش خود میسرایند ، و چنین وامینمایند

که در نگارش گفتارها دستی میدارند و یا در کارها راه می‌نمایند. نمیدانم ایشان از دروغ چه دیده‌اند که دست ازآن برنمی دارند و یا کمترین چیزرا با آن می‌آلایند؟!.. نمیدانم از این خودنماییهای کودکانه چه‌بهره یافته اندکه جز درپی آن نیستند؟!..

چرا نمی گویند: سخنانیست همه راست ، براهنمایی خرد آن را پذیرفته ام؟! چرا نمیگویند: راهیست برای رهایی شرق ، بنام غیرت و مردانگی همگام شده ام؟!.. بیچارگان گمان می کنند بزرگی همه در آنست که‌چیزی نویسند ویا گویند و بدیگران برتری فروشند. میپندارند سرفرازی همه درآن است که راست‌یا دروغ عنوان‌راه نمایی‌بخود بندند.

پیمان ازچنین کسانی بیزاراست، و نخستین‌گام در راه ما خویشتن را فراموش کردن وازخودفروشی وخودنمایی بدور بودنست. ما می‌کوشیم که مردمان را از این آلودگیها و کوتاه اندیشیها پاك گردانیم ، پس چه جای آن‌است که کسی بنام بستگی با ما چنان پستی ها از خود نماید؟!..

پیمان را من می نگارم ویکدسته از پاکدلان و غیرتمندان‌نیز در پیشرفت آن همدست میباشند و یاوری و پشتیبانی دریغ نمي‌گویند. این آزاد مردان روزی نیك شناخته خواهند گردید و هرگز کسانی نیستند که بخود بالند و کار خود را برخ مردم کشند و یا در پی نام بسا شند. اینکه شما می بینید گاهی نگارشهایی از آقای ملك نژاد و آقای فیضي و دیگران در مهنامه دیده میشود ایشان از نزدیکترین یاران پیمانند و آن نگارش ها جز بخواهش من نیست .اینها رنگی از خود نمایی ندارد و ما از هرکسی که خود نمایی ببینیم دست او را از پیمان کوتاه می کنیم.

بیهوده نیست که همیشه می‌گوییم: نخست «خود را درست کنید»

کسی اگر درست است این نکند که سخنانی را از خود و یا از دیگری مایه برتریفروشی گیرد . کسی اگر خردش درست است این داند که از این خودنماییهای کودکانه جز زیان هیچ سودی برنخیزد . این داند که مردان بزرگ جهان ازاین راه پیش‌رفته اند که صد تن و هزار تن برسر یکرشته راستیهایی گرد آمده‌اند وبی‌آنکه درپی من و تو باشند به پیشرفت آنها کوشیده اند ، وبدینسان هم خود مردان بزرگ ونیکنامی گردیده‌اند وهم توده را بسرفرازی ورستگاری رسانیده اند .

۵- بیهوده‌گویان را بخود واگزارید.

ما میشنویم برخی از نیکخواهان پیمان با کسانی از بدخواهان آن ، در این نشست و آن نشست بگفتگو برمیخیزند و کار را به پیکار و هیاهو میرسانند . ما گزیریم بنگاریم که این نه‌کار نیکست . آری باید گفتگو کرد و دلیل آورد و راستیها را باز نمود (و این کار را نه بنام هواداری از پیمان بلکه بنام خشنودی خدا و از بهر پیشرفت کار توده انجام داد) ، لیکن همینکه دانسته شد شنونده را دل پاك نیست و دربند دلیل و راستی نمیباشد باید ازو رو گردانید و میدان برای بیهوده گوییش باز نکرد . کار جهان در دست این نادانان آلوده نیست و در دست پاکدلان و غیرتمندان است ، باید آنان را رها کرد و درپی اینان بود .

این نگارشها بهترین آزمایش برای اندازه پاکی دلهاست. کسانیکه از شنیدن راستیها رو درهم میکشند و یا زبان بسخنان بیهوده باز میکنند همین دلیل آلودگی و گرفتاری ایشان میباشد ، و میباید آنان را بخود گزارد .

خرده گیریهای حقیقت گو و پاسخهای آن

- ۲ -

پیش ازآنکه دنباله سخن خودرا گیرم می‌باید گویم که کسانی تنها درپی خود وباورهای خود هستند . بدینسان‌که چون چیزهایی‌را ازراست ودروغ فرا گرفته ودردل جاداده اند همه میخواهند آنهارا بجایی رسانند، واینان چون سخنی را در پیمان بسود خود می‌یابند خشنود می‌گردند و رو بسوی ما می آورند و برخی از ایشان شعر در ستایش پیمان می‌سرایند . و سپس چون سخنانی را بادانسته های خود ناسازگار می‌بینند زبان‌بایراد باز میکنند ویا رو برمیگردانند و تندیها مینمایند .

اینان باید بدانندکه ما جز درپی راستیها (حقایق) نیستیم و آرزویی که می داریم بلندی نام خدای یگانه و رستگاری شرق است و این کار را چندان بزرگ میشماریم که همه چیزرا در برابر آن خرد می‌گیریم . شما نیز اگر چنین آرزومندید با ماهمراه باشید ویا کدلانه و راستی پرستانه بماپیوندید اگر نیستید خودرا کنار کشید .

مانیك میدانیم‌که دست کشیدن از دانسته های خود سخت است ، بویژه در جاییکه خرد ها سست و ناتوان باشد . لیکن چه باید کرد ؟ ! . آیا نباید باین پراکندگیها چاره اندیشید ؟ ! مابارها نوشتیم و اینك باردیگری می‌نویسیم: بدانسان‌که شما برروی کیش خود ایستادگی می‌کنید دیگران نیزهمین رفتار را می نمایند . بگویید پس چاره این پراکندگیها چیست ؟ ! .

آیا شما خواهید توانست بااین پریشانی بجایی رسید؟! آیا این بدترین زیانکاری نیست‌که مردمی بهرسختی وزبونی تن دردهند و تنها درپی آن باشند که هرکسی از فرا گرفته های خود دست برندارد؟! ما تاکنون هرچه گفته ایم دلیلها از بهر آن آورده‌ایم و یك زمینه را تا نیك روشن نکنیم رها نکرده‌ایم

وهمیشه می‌گوییم: «می‌باید خرد را داور ساخت»، راهی باین همواری که پیش گرفته‌ایم باز شما نمی‌توانید همگام‌ما باشید . ببینید تا چه‌اندازه درمانده وبیتاب شده اید ؟ ؟ .

ببینید کار بکجا کشیده که کسانی آشکاره میگویند : « مگر هر کاری باخرد درست‌شود ؟ ! . . » یامی‌گویند : «مگر مامیتوانیم پیروی ازخرد کنیم ؟ !» و من چون اینسخنان را می‌شنوم بیاد آن داستان می‌افتم که در یکی‌از گوشه های ایران که صد سال بیشتر دولت را در آنجا دست نبوده و زورمندان چیره گردیده وسالها باتاراج و ستم بسر برده وهریکی دارایی انبوهی اندوخته بودند و چون دولت نیرومند شده و سپاه بآنجا فرستاده و برای رسیدگی بداد خواهیهای مردم عدلیه برپا کرده بود آن زورمندان سخت برآشفته و بگله برخاسته چنین می‌گفتند : « مگر ما می‌توانیم بعدلیه رویم ؟ ! . . ما اگر بعدلیه رویم باید همهٔ دار و ندار خود را بمردم دهیم و خودمان لخت بمانیم» گاهی نیز ریشخند نموده می‌گفتند : « عدلیه در فرنگستان! اینجا عربستانست» و چون یکی‌را بداوری خواندندی وبعدلیه آمدی نخست تادیری بآن گله ها و ریشخند ها پرداختی و سپس چون گفته شدی : « پاسخ دادخواه را چه میدهی ؟ ! . .» چنین گفتی: «شماکه بدلیلهای ما گوش نمیدهید، دیگر من چه پاسخی دهم ؟ ؟ . »

من چون می اندیشم حال شمارا از هر باره حال آنکسان می بینم . از بس سالهای دراز را با پندار های بیهوده بسر برده و از خرد واندیشه بدور بوده‌اید کنون بس‌دشوار می‌نماید‌که گردن بداوری خرد بگزارید وآشکاره می‌گویید : «اگر کارها باخرد باشد مابایدازهمه باورهای خود دست‌برداریم» و این در نمی‌یابید که همین سخن دلیل بیهودگی و بیپایی باور های شماست. با این درماندگی چه‌بودی اگر خود پسندی را ازسر بیرون می‌گردید و باری این نبودی که هریکی خود را دانای بزرگی شمارید و هر سخنی که میشنوید نا فهمیده و نااندیشیده بنبرد برخیزید! چه بودی اگر بجای زباندرازی آنچه

نمی فهمیدید می نوشتید ومی پرسیدید واگر ایرادی باندیشه تان می‌رسد برشته نگارش می‌کشیدید ! چه بودی اگر راستی پرستی‌را که گوهریترین خوی آدمی است از دست نمیدادید .

بسخن خود باز می‌گردیم : سومین زیان یا آسیب کیشها اینکه درهر یکی کسانیرا (از پاکمردان و یاران و خویشان ایشان) دردین جاداده‌اند که آنان را دست اندر کار های خدا میشمارند و می‌پرستند . ببینید : مسیحیان مسیح را تا کجا رسانیده‌اند و پتروس‌وپولیس را درچه جایگاهی نشانده‌اند که دین و رستگاری را جز در پرستش آنان نمی انگارند . نیز بیشتر مسلمانان پیغمبر اسلام و خاندان اورا دارنده کارهای‌خدا می شناسند وهمیشه در سختی ها از ایشان گشایش کار می‌طلبند و دین و رستگاریرا جز دوستاری آنان نمی‌شمارند و چنین میدانندکه چون دوستار آنان باشند گناهشان آمرزیده‌گردد.

این همان بت‌پرستی است‌که همه دینها بویژه دین اسلام با آن جنگیده وهرگز سازشی باخداپرستی ندارد. آنان پیش خود این‌راه‌را « ایمان» مینامند. هر نامیکه میخواهند بدهند راستی همانست که مینگاریم. اینها بت پرستی است.

باید دانست که ما چنانکه همیشه میانه زردشت و زردشتیگری جدایی می‌گزاریم ، که زردشت‌را یکمرد خدا شناخته ولی این‌کارهایی‌را که زردشتیان بنام دین او می‌نمایند نکوهش میکنیم درباره مسیح ومسیحیگری نیز همان رفتار را میداریم. نیز پیغمبر اسلام و خاندان اورا از پندارهای عامیانه‌که مردمان‌را درباره ایشانست بیکبار جدا میشماریم. روشنتر میگوییم امام‌علی ابن‌ابیطالب آنمرد خدا پرست بزرگوار جز از این علی انباز خداست که مردم پنداشته اند و صدها دروغ باوبسته وبگفته خود مظهرالعجایب‌والغرایبش ساخته‌اند. آن امام‌حسین بن علی نمونه غیرت و مردانگی جزاز این «امام‌حسین» پناهگاه بیدادگران و تباه کاران است که عامیان میشناسند .

این خود پستی و بیفرهنگی آنکسانست‌که نامهای چنان مردان ارجمند را دستاویز نادانیها و هوسبازیهای خویش ساخته اند و ما هرگز نباید ازاینکه

آن نامها درمیانست دربرابر این نادانیها و پستی های بخاموشی گراییم .

اینان آن گمراهان خیره رویند که از خدای یگانه رو برگردانیده و بگمان خود امام علی بن ابیطالب و فرزندان او را پشتیبان و هوادار گرفته و بروی خدا کشیده‌اند .

امام علی ابن ابیطالب و فرزندان او بندگان خدا بوده‌اند که هرکدام در زمان خود برستگاری مردم کوشیده‌اند وچون درگذشته‌اند نزد خدا جایگاه بلندی یافته‌اند ولی هرگز با جهان پیوستگی ندارند و پس از مرگ هیچ کاری از آنان برنیاید . اگر چنین بودی که آنان را دستی درکار های خدا بشد نخست بایستی ازمرگ ایمن باشند. اینکه نشده‌اند ومرده اند بهترین گواه است که جز بندگان خدا نبوده اند ، بندگان برگزیده و ارجمند .

گمراهی نگرید : در جاییکه پیغمبر اسلام همه کارها را ازراهش پیش بردی و درجنگها بتن خویش گزندها دیدی وهیچگاه از کوشش باز ننشستی اینان برآنندکه بنشینند و هیچ کاری نکنند ونوادگان آن پیغمبر پس از آنکه هزار سال است درگذشته اند کارهای اینان را انجام دهند و بنام دوستاری گناهانشان را بیامرزند . چه زیانکاری بالاتر ازاین‌که مردانیکه در هزارودو هزار سال پیش برخاسته‌اند و مایه رستگاری و فیروز بختی جهان گردیده‌اند شما امروز نامهای آنان را مایه بدبختی و گرفتاری خود سازید ؟ ! . خواهید گفت : « چه بدبختی وچه گرفتاری ؟.. » کنون من‌آنرا برای شما روشن گردانم که بدانید همین یك چیز از انگیزه های بزرگ پس ماندن شرق میباشد :

اگرکسانی بسنجند خواهند دید آنانکه گرفتار این پندارهایند و امامانی‌را دست اندرکارهای خداشناخته ورستگاری‌را دردوستاری آنان می‌شناسندکمترارجی بهدرستکاری وراستگویی ونیکوکرداری گزارند وکمتر دربند آزادی وسرفرازی توده وپیشرفت‌کارهای‌کشور باشند. زیراکه این چیزهارا چندان ارجدار نشناسند. ما درجنبش مشروطه دیدیم کسانیکه آن باورهارا میداشتند درراه کشورخواهی وکوشش پیشرفت‌کار توده بادیگران همگامی نتوانستند شد .گذشته ازآنکه‌انبوهی

از ایشان مشروطه خواهی‌را باآن دلبستگیهای خود ناسازگار دیدند وبدستاویز آنکه مشروطه خواهان میخواهند پولهای کشوررا بجای روضه خوانیها وکربلا رفتن ها در کشیدن راه آهن و برپا کردن کارخانها بکار برند بیکبار از در دشمنی درآمدند و کردند آنچه کردند یکدسته‌که بمشروطه گراییدند ودر کوشیدن بآبادی کشور باآزادیخواهان همراهی نمودند ایشان نیز درنتیجه پابند هایی‌که بپا می‌داشتند بادیگر آزادیخواهان همگامی نتوانستند وبیشتر آنان در نیمراه ماندند و یا از آنجا باز گشتند .

چیزیست بس روشن : کسیکه دل بکاری بست از کار های دیگر باز ماند . ما این را آشکار میبینیم که بیشتر این کسان (نه همه شان) به درستی و راستگویی و دستگیری از بینوایان و برتافتن دست بیدادگران ومانند اینها که از بنیاد دین بشمار است پابستگی ندارند زیرا که رستگاری را درجز از اینها می‌دانند و خشنودی خدارا در چیز های دیگر می‌شناسند .

در بیست سال پیش که گرانی و خشکسالی بس سختی در ایران رخ داد و می‌توان‌گفت یك سه یك مردم را از میان‌برد در آن هنگامه دلگداز من در تبریز می‌بودم وآشکاره می‌دیدم بسیاری‌از توانگران (نه همه شان) دست بینوایان نمیگرفتند و همسایگانشان‌که از گرسنگی بدم‌مرگ رسیده بودند پروای حال ایشان نمیکردند . درکویی که ما می‌نشستیم و سرپرستی بینوایان را من بگردن کشیده بودم هرروز هنگام شام که بکوی باز می‌گشتم چندین مرده را می‌دیدم که درمرده شورخانه گزارده اند وکسی براه انداختن آنها برنخاسته ، و من ناگزیر میشدم درآنجا بایستم واز خودم واز دیگران پولی گرد آورده برای شستن و کفن کردن و زیر خاك سپردن آنان دهم. بار ها فرستادم و توانگرانی را از روضه خوانیها بیرون کشیدم و هریکی را براه انداختن کار یکمرده‌ای واداشتم. درآنسال چلوار بس گران بود و بسیاری از بینوایان را بپارچه های کهن از سیاه و سبز و زرد پیچیده بخاك سپردند . بدینسان یك زمستان سوزانی بمردم می‌گذشت . ولی چون بهار رسید و راه عراق که

تا آنهنگام بسته می‌بود بازشد ناگهان چاوشان راه افتادند ومردم را شورانیدند و از یك تبریز بیش ازسه هزار تن بساشکوه وآذین آهنگ عراق کردند . کسانیکه گندم را صد من سه هزار ریال فروخته و پول اندوخته بودند روی بکربلا آوردند که برات رستگاری گیرند .

بسیاری چون این داستانها را میشنوند باین بسنده می کنند که روی درهم کشند و از نادانی مردم رنجیدگی نمایند . ولی این نه‌درست است . ما اگر میخواهیم مردم گمراه نگردند میباید شاهراهی بروی ایشان باز کنیم . آنان چه‌گناه میداشتند در جاییکه سخنانی را شنیده و در دل جا داده و از روی آنها رفتار می‌کردند ؟ ! . . گرفتم که آنان از باور هایی که می‌داشتند دست می‌کشیدند ، آیا جزآن بودی که بیدین‌گردند و بدتر و تباه‌تر شوند ؟! کسی هنوز نمی‌داند که چه شد من باین راه برخاستم . من نیز در پی گفتن آن نیستم ولی این را می نویسم که از چندین سال پیش همیشه اندوه این میخوردم که میدیدم دسته انبوهی از مردان نیك و پاکدرون می خواهند به نیکی زندگی کنند ولیکن راهی برای آن پیدا نمیکنند . زیرا اگر رو بسوی دینداری می آورند می باید به این کار های بیهوده پردازند و چون بیدین می شوند می باید دامن بهر زشتی بیالایند . میان دوگمراهی درمانده وراهی پیدا نمی کنند .

همیشه کسانیکه آن کار هارا میدیدند چنین میگفتند : « اینان عامیانند و درس نخوانده اند » ، و چنین میپنداشتند تنها درس خواندن چاره درد ها را خواهد کرد . دلم میخواهد کنون آنکسان نگاهی بحال درس خواندگان بیهمه چیز اندازند وبخطای خود پی‌برند . یك توده را که راه نبود چه‌درس خوانده و چه عامی همه سرگردان و گمراه باشند . اگر از ما می پرسند آن عامیان گمراه (با نکوهشهایی‌که ما برکارهاشان روامیشماریم) بهتر ازاین درس خواندگان بیهمه‌چیز بوده اند و شایستگی زندگانی را بیشتر داشته اند .

از سخن خود دور نیفتیم ؛ آنهمه ستایشهاکه من از تبریزیان کرده ام

این ننگین‌کاریرا فراموش نمیکنم‌که چون در محرم ۱۳۳۰ روسیان بامجاهدان جنگیدند و برایشان چیره در آمدند و آن کار ها را در شهر میکردند یك دسته از مردم بروی خود نیاورده و همچون سال های پیش در بازار ها و کوچه ها بسینه کوفتن و زنجیر زدن میپرداختند و دسته ها می گردانیدند و این را یك کار نیك و بس بزرگی میشماردند که در چنان هنگام بیمناکی ترس بخود راه نداده و دست‌از دینداری برنداشته اند ، و آشکاره میگفتند: « ما را چکار که روسیان چکردند و کیان را کشتند ما را باید دست از دامن امام برنداریم واین دستگاه‌را نخوابانیم» میگفتند: « روسیان که باکیش‌ها (مذهب) کار نمیدارند و عزاداری را از دست ما نمیگیرند دیگر ما‌را چکار که مشروطه را برانداختند و کشور را بردند ؟ ! . . » بلکه بسیاری از ایشان روسیان را برمشروطه‌خواهان برمی گزیدند زیرا که مشروطه خواهان روی سرد باین کار های اینان نشان داده بودند .

مایه شرمندگیست که روسیان در برابر چشمشان آن ستمها را میکردند وکسانی‌را که در کشور خود بآزادیخواهی برخاسته و در راه آسایش مردم و آبادی کشور آن جانبازیها را کرده بودند دسته دسته پای دار می آوردند و جوانان نورس را بگناه آزادیخواهی پدر وبرادر بیجان میساختند ، سراسر شهر لگدکوب سالدات و قزاق میبود - اینان آن ستمها را میدیدند وهیچ پروایی نمیکردند واز ستمهای‌یزید-ستمهای هزاروسیصد سال پیش‌او ناله بلند میساختند و شیون از اندازه میگذرانیدند ، که توگویی درجهان ستمگر تنها یزید بوده‌و بس وهیچگاه نباید پروای ستمهای دیگری کرد .

من نمیدانم باین چه نامی دهم وباچه زبانی زشتی آن را باز نمایم‌جز اینکه بگویم : این کیشهای آلوده ، این کیشهایی که خدا از آنها بیزار است ریشه خرد و مردانگی را دریکجا میسوزاند ، جزاینکه بگویم : کسانیکه همه‌دل به پیش‌آمد های هزار سال پیش بسته‌اند واز خود و زمان خود نا آگاهند مردگانیند که بزندگان درآمیخته‌اند .

آیا این مانند آن نیست که یکدسته مردی که در بیابان بیمناك و پر لغزشگاهی راه میپیمایند هیچگاه در بند خود و یاران خود نباشند و بزیر پای خود نگاه نکنند و اگر چاهی زیر پایشان باز شد و کسانی در آن فرورفتند پروا نکنند و همه چشمشان را بسیاهیهای که از دور در کنار افق پدیدار است دوزند وهمه نگران آنها باشند ؟ ! . آیا چنین راهروانی توانند بجایی رسید ؟ ! . . آیا خدا ازاین خشنود است که هزار ملیونها مردمان بدینسان خودرا بدبخت سازند ؟ ! . . آیا ما بیهوده میگوییم که این کسان معنی دین را نمیدانند ؟!

شما ببینید امروز که همه مردمان جهان فیروزی‌را دریکدلی ویکدستی توده خود میشناسند و همگی میکوشند که برشماره مردم خود بیفزایند وهمگی آنان را همدل و همدست گردانند آیا توده های شرقی با این گرفتاریها توانند در برابر غربیان ایستادگی نمایند ؟!. توده‌هایی که دسته های بزرگی از آنها بیکبار از زندگانی رو گردانند و همگی دل درجا های دیگری میبندند .

کسانی خواهند گفت : این چیز ها که شما میگویید در گذشته بوده و اکنون نیست . میگوییم : شما بخطا رفته‌اید وهنوز این گرفتاریها درمیان توده ها هست . مااین را نیك نشان داده‌ایم که همه گمراهیها و بدآموزیهای کهن همچنان هست و تنها این رخ داده که درنتیجه برخورد با بدآموزیهای نوین سست گردیده . (۱) روشنتر بگوییم : دسته هایی بیکبار رشته را پاره کرده‌اند و چنانکه گفتیم بدتر و زیان‌آورتر شده‌اند و آنانکه بازمانده‌اند همان حال را میدارند و جز سستی تغییری در کارشان رو نداده . بلکه اگر نیك اندیشیم از همین دوتیرگی یك نتیجه بیمناك دیگری پدیدآمده ، وآن اینکه چون بیدینان همیشه زبانشان بنکوهش دین بازاست وپیشرفت دانشهای طبیعی وناسازگاری کیشها با آنها جوانان‌را گستاخ ساخته که همیشه از درسرکوفت وریشخند درمیآیند بویژه تاده و پانزده سال پیش که در روزنامها همیشه گفتار های ریشخندآمیز درباره دین چاپ مییافت وسرزنش ونکوهش بسیار نموده میشد ، وخود رواج دانشهای

(۱) راه رستگاری دیده شود.

طبیعی‌میدان‌را بردارندگان کیشها بسیار تنگ گردانیده ازاین پیش‌آمد ها ناگزیر میانه دو دسته کینه و دشمنی پدید‌آمده و دوتیرگی نوینی پیدا شده ، و این گذشته ازآنکه خود نتیجه بسیار بدیست واز سالهاست‌که همین دوتیرگی بسیاری از کوشش هارا بی‌اثر گزارده ، یك نتیجه زشت‌تر دیگری را دربی میدارد و آن اینکه هوا داران کیشها چون در فشار و سختی میباشند اینست همینکه ازکسی پشتیبانی می بینند بیکبار روبسوی او می‌آورند وخودرا بدامن‌او می‌اندازند و دراین‌کار جدایی میانه خودی و بیگانه نمیگزارند .

بارها می‌بینیم همینکه گفتاری یا کتابی در ستایش کیشی با دست یکی از اروپاییان نوشته میشود ایشان همگی بآن روی‌آورند و بارها چاپ میکنند و بهمدیگرمژده میدهند ، بی‌آنکه خواست نویسنده آن را بدانند و از دوستی یا دشمنیش آگاه باشند . مثلا در چندی پیش گفتاری از برناردشاو بدستها افتاد که اسلام را ستایش کرده و چنین گفته بوده : « بزودی انگلیسیان مسلمان خواهند شد و اسلام درجزیره های بریتانی رواج خواهد یافت » این گفتار را کمتر روزنامه یا مهنامه‌ای در هندوستان چاپ نکرد و همگی ازآن شادیها نمودند و نویسنده‌اش را بنیك داشتند . من میخواهم بپرسم : آیا این راست است ؟ ! . . آیا برنارد شاو که از بنیاد گزاران فلسفه مادی بشمار است براستی اسلام‌را پسندیده و پذیرفته ؟ ! . . آیا نویدی که درباره رواج اسلام در جزیره بریتانی داده باورکردنیست ؟ ! . . پس از همگی آیاچسودی ازاین گفتار مسلمانان را هست جز آنکه فریب خورند و از یاد گرفتاریهای خود بدور باشند ؟ ! . .

کتابی از گوستاولوبون بهندی ترجمه شده و دو سال پیش بفارسی نیز ترجمه گردید و چون در اندك زمانی رواج بسیار یافت و من بارها ستایش آن را از زبانها میشنیدم روزی آن را بدست آورده از دیده گذرانیدم . می‌بینم کتابیست از دیده تاریخ ارجدار ، ولی گوستاو آن را از بهر تاریخ ننوشته وخواست دیگری را دنبال کرده . مردم فرانسه‌که از هشتاد سال پیش

چشم بسوریا دوخته و همیشه می‌کوشیدند سوریان را بسوی خود کشند و در این باره داستانهای درازی‌هست وجنگ سواستاپول بیش ازهمه در راه این خواست بوده گوستاو خواسته باستایش های فراوان از نیاکان وپیشینیان هزار سال پیش عرب دلهای آنان را بدست آورد و گامی در راه رسیدن بسوریا بردارد واینست درجاییکه ستایش‌های بسیار از عرب نوشته از عثمانیان نکوهش بی‌اندازه نموده بلکه پرده دری هم دریغ نگفته واین‌راآشکاره نوشته‌که ویرانی سوریا ازعثمانیانست وچنانچه آنجا در زیر دست یکدولت دادگری باشد دراندك زمانی آباد خواهد شد .»

آنچه مرا شگفت افتاده اینست که می پرسم آیا از ستایشهایی که یك دانشمند اروپایی از جنبش عرب در آغاز اسلام و پیشرفت های آنان کند ایرانیان یا دیگران را چه سودی تواند بود ؟ . . نمی‌گویم : آن پیشرفت ها دروغ بوده . آن را ما نیز میدانیم و جای هیچ انگار نیست . نیز نمیگویم عرب مردم بیگانه بودند . دراینجا درپی جدا کردن نژادها نیستم . می‌گویم : یك خاندانی که بسختی افتاده اند و چندین گرفتاری دارند آیا دور از خرد نیست که همیشه به گذشتگان و نیاکان فیروزمند خود بنازند و از شنیدن ستایشهای آنان بشورند و بخود بالند و دردها و گرفتاریهای خود را فراموش کنند ؟ ! . . آخر زمانی بیندیشید وببینیم اینها فریب خوردن نیست ؟ ! . . اینها راه زندگانی را گم کردن نیست ؟ ! . . اگرچه در این باره تنها دین داران نیستند دیگران نیز همیشه فریب میخورند و برای فریب آنان افزار های دیگری هست که من در اینجا بگفتگو از آنها نمی پردازم .

درسال چهارم مشروطه هنگامیکه روسیان تازه بآذربایجان درآمده بودند ناگهان دفتری بنام « سیاست حسینیه » که گفته های دو تن اروپایی را در باره دستگاه محرم و چیز های دیگر در بر میداشت پراکنده گردید و خدا میداند که این دفتر کوچك در آن روز سخت ایران چه زیانهای بزرگی را رسانیده وچون امروز آن دستگاه برچیده‌شده من نمیخواهم دراینجا بگفتگو از

آن پردازم و نکوهش کنم ولی آن دفتر چون هنوز در دستهاست و کسانی توگویی یك گنجینه ای بدست آورده اند آن‌را نگه میدارند ، وچه بسا می‌بینم در نگارشهای خود جمله های آن را بگواهی می آورند ناگزیرم بنویسم که سراپای آن فریب و دروغ است ، و من آرزو می‌کنم میدانستم این دفترچه از چه راهی بدست روزنامه حبل المتین افتاده که آن را بچاپ رسانیده و پراکنده نموده‌که دیگران از روزنامه او برداشته‌اند وچاپ کرده‌اند . خود او در باره نگارش مسیو مارببن که بخش یکم رساله است می نویسد که یکی از اسلامخواهان ترجمه آن را باداره روزنامه فرستاده وما آرزومندیم‌که دانستیمی آن « اسلامخواه » که بوده . ما را چنین می‌نماید که دست های سیاسی که در آن روزها در کار میبود و برای فرو نشاندن شور آزادیخواهی در ایران از هرگونه راه می‌کوشید آن دفترچه را پدید آورده وباداره حبل‌المتین رسانیده ، و از کلمه های « الکشن » و « مشنری » که بکار رفته چنین بر می آید که آن را نه از آلمانی و فرانسه ، بلکه از انگلیسی ترجمه کرده اند . ما در پیرامون این دفتر و نتیجه های زیان آوری را که در ایران ودیگر جاها پدید آورده جدا گانه گفتگو خواهیم کرد تادانسته شودکه اینها همه از بهرآنست‌که شرقیان‌را سرگرم دارند وبردوششان سوار شوند .

درجای دیگر نیز گفته‌ام اینان‌که میخواهند کسانی‌را بزرگ‌گردانند خدا را کوچك می‌گردانند . مسیحیان‌که عیسی را بزرگ ساخته اند نتیجه آن شده که خدا را بپای آدمیان آورده و دارای فرزندش شمارده اند و کار هایش را از دستش گرفته بمسیح و مریم و دیگران‌داده اند و صد ناشایستی بخدا بسته اند . بسیاری از مسلمانان آن ارج را که به امام علی بن ابیطالب و فرزندان او میگزارند بخدا نمیگزارند .

اینان تا بحال خودند ، دانا و کانا ، امامان را به جایگاه خدایی‌ی رسانند و از آنان گشایش‌کار می‌طلبند و روزی میخواهند و آمرزش‌گناهان چشم می‌دارند . بلکه یکدسته انبوهی آشکاره آنان‌را آفریننده جهان می‌شناسند

و افسانه خرد های ده‌گانه فلسفه یونان را برسر آنان می‌آورند ویکبار دست خدا را بسته وهمه کارها را بنام اینان میخوانند و رستگاری را جز در مهر ورزیدن بایشان نمی شمارند . لیکن چون ایراد گرفته بگوییم : چگونه اینسان را بخدایی می‌شناسید ؟ ! . . این زمانست که یك گام باز پس نشسته چنین گویند : « ما کی‌گفتیم اینان خدایند ؟ ! . کی کار های خدا را از اینان خواستیم ؟ ! ما می‌گوییم اینان گرامی گرفتگان خدایند و میخواهیم که میانه ما و خدا میانجی باشند . . » بگفته یك روضه خوان ، وزیران دست چپ ودست راست خدایند وپیشکاران دستگاه او می باشند » . این درست همان رفتاریست که بت پرستان با پیغمبر اسلام می کردند . زیرا پیش از آنکه او برخیزد بتهارا بجای خدا گزارده پیش‌آنها نماز می‌بردند و قربانی سرمیبریدند و گشایش کار می‌طلبیدند . ولی چون او برخاست و برایشان نکوهش کرد که « چگونه چیزی‌راکه خود تراشیده‌اید می‌پرستید ؟ ! . .» و«آیا می‌پرستید کسانی را که نه سودی بشما توانند رسانید و نه زیانی ؟ ! . . » در پاسخ اینها یك‌گام باز پس نشسته می‌گفتند : «اینان میانجیان مانزد خدایند» (۱) .

کسانی خواهند گفت : چرا نمی شود که مردمان هم باینها پردازند و هم در اندیشه راستی و درستی و پیشرفت کار زندگی باشند و بآزادی‌کشور و جنگ با دشمنان و جانفشانی ارج گزارند ؟ ! . . می گوییم : سخن در اینجاست که اینکسان دین و رستگاری را جز در پرداختن بامامان و آن‌کار ها نمی شناسند و دوستاری آنان را برای رستگاری بس میشمارند و پیداست که با اینحال بچیز های دیگری ارج نخواهند گزاشت و این چیزیست که ما بدیده می‌بینم و من گواهیها برای آن یاد کردم . و انگاه آدمی نیرو ها و دریافتهایش پایان پذیر است و کسانی هرچه بآنها پردازند از کار های دیگر بازخواهند ماند . یك دستگاه برقی‌که برای روشنایی ده هزار خانه است اگر شما آن را برای روشنایی بیست هزار خانه بکار برید ناگزیر است که از

(۱) هولاء شفعائنا عندالله .

فروغ چراغها خواهد کاست .

امروز با این سختی‌کار جهان و بااین کشاکش و هیاهو که درمیان توده هست چه رواست که یکدسته انبوهی از یك توده خودرا باچیزهایی سرگرم سازند که نه‌سودی بجهان دارد و نه‌با دین و خدا شناسی سازد ؟ ! . آخر چشده‌که شما خدای زنده و جاویدان را کنار گزارده بکسانیکه هزار سال و دو هزار سال است از جهان درگذشته اند پردازید ؟ ! . . چشده که میانه خود و خدایکه از همه نزدیکتر است میانجی گیرید ؟ ! . . چشده که شما بت پرستی خودتان رابنام دین پیش برید و بهیچ دلیلی‌گردن نگزارید ؟ ! . . آخر شما نمی‌اندیشیدکه خدا نه‌پادشاهست تانیاز به وزیر وپیشکار پیدا کند ؟!. نمی‌اندیشیدکه میانجیگری جزدربرابر ستم یاخشم نتواند‌بود ودردستگاه‌داد هرگز میانجیگری نیست ؟ ! . بدترین خطای شما همینست‌که خدا را بپای فرمانروایان روی زمین میبرید وبدینسان برایش دستگاه ودربار می‌چینید .

من نمیخواهم همه چیز را بنگارم : امروز کاری ترین افزار دردست دشمنان شرق همینست که شما ها را بــا چیز هایی سرگرم دارند و نگزارند در اندیشه کار و زندگانی خود باشید و بیاد گرفتاریها و بدبختی های خود افتید . یکدسته را که میخواهند فریب دهند و افسون کنند آشکاره نگویندکه ما میخواهیم شما رافریب دهیم وافسونتان کنیم . ناگزیر از راههای دیگری پیش آیند و ترانه های خوش آیند سرایند ونامهایی را که نزد آنان ارجمند است پیاپی برزبان رانند و از گذشتگان و پیشینیان ستایش های گزافه آمیز سرایند و چون بدینسان رامشان ساختند بدوششان سوار شوند . یکدسته را با « سیاست حسینیه » یکدسته را با خیام و یکدسته را با زردشت و یکدسته را با مولوی . اینها همه از یکجاست و همه برای افسون کردن و سرگرم داشتن شرقیان است . آخر شما نمی گویید مسیو ماربین آلمانی کجا و آنهمه شیعیگری بسیار تند کجا ؟ ! . . گوستاو لوبون کجا و آن ستایشهای گزافه آمیز از عرب کجا ؟ ! . . نمی گویید پس از سه هزار سال این همه

پرداختن بزردشت بهر چیست ؟ ! . . نمیگویید اینهمه هواداری از خراباتیگری و صوفیگری برای چیست ؟ ! . .

این‌زمینه بسیار ارجداراست ومن میدانم کسانی نخواهند توانست بآسانی دست ازاین دابستگیهای خود بردارند واینست آنرا از راه دیگری پیش میآیم تا روشنترش گردانم :

یکبار شما میاندیشید که خدا چندکسی را آفریده و آنانرا دوست داشته و بس گرامی‌گرفته و این از بهر ایشان — از بهر شکوه و آذین ایشان — بوده که جهان را پدید آورده و جهانیان را آفریده و اینست مردمان باید آنان را بشناسند (بدانسانکه خدا را میشناسند) و سررشته‌دار کارهای جهانشان دانند و همیشه آنان را دوست دارند و رستگاری و خشنودی خدا را در دوستاری آنان شمارند و همیشه بیاد آنان پردازند و پس از هزار و دوهزار سال هم باشد نامهای آنان را از زبان نیندازند و خود و زندگانی خود را فراموش کرده جز به آنان نپردازند و اگر هم ستم دیدند وبدست بیگانگان افتادند در بند آن نباشند و تنها کاری کنندکه دستگاه و شکوه آن گرامیان بهم نخورد و تنها بستمدیدگی آنان‌گریه کنند ، جهان نیز چندان بزرگ نیست زیرا آنانکه‌گوهر آفرینش بودند زمان خود را بسرداده اند وخدا آنچه درباره جهان بایستی کردن‌کرده و دیگر او را هیچ‌کاری باجهان نیست وبگفته شاعر: در پس پرده آنچه بوده آمده و دیگر چیزی باز نمانده .

یکبار نیز می‌اندیشیم که خدا هیچ کسی را از بهر هیچ کس نیافریده وهمه در نزد او یکسانند ، جهان را ازبهر همه آفریده و همه را درآسایش و خرسندی می خواهد و پیغمبران که برخاسته اند از بهر رستگاری مردم برخاسته اند ، از بهر آن برخاسته اندکه مردمان را از گمراهی ویراکندگی رهانند وازافتادن به لجنزار پندار های بیهوده باز دارند واینان برگزیدگیشان همینست که برستگاری مردمان کوشیده اند . اینسان آیند و روند ، و آنچه باز ماند و جاویدانست جز خدای آفریدگار نمیباشد که همیشه بجهان پردازدو

همیشه آنرا راه برد . جهانیکه صد هزارها سال وملیونها سال برپا خواهدبود جهانیکه آینده آن بسیار پرشکوه‌تر ازگذشته اش میباشد .

یکبار چنان اندیشید و یکبار چنین : روشنتر گویم : یکبار مردمان را از بهر دین شمارید ویکبار دین را از بهر مردمان . آن چیزیست که کیشها میگویندواین چیزیست که خردودانش میگوید . شمابگوییدکه‌کدام یك را میپذیرید ؟!.. آیامیتوانید باخرد جنگید وبادانش جنگید ؟ ! . . گرفتم‌که شما کردید ، آیاجهانیان شما را نادان و بیخرد نخواهند شمرد ؟ ! . .

آخرخرد چگونه پذیردکه خدا جهان را از بهرچند تن آفریده ؟ ! . . چگونه پذیرد که خدا با آفریدگان خود مهر ورزیده ؟ ! .. مگر خدا آدمیست که مهر ورزد و بلهوسی نماید ؟ ! . . گیرم‌که خرد نمیدارید شرمتان کجاست ؟! میدانم کسانی گفته « لولاك لولاك . . . » را برخ ما خواهند کشید ـ آری بود روزی که فریبکاران بدنهادی خدا و فرستادگان او را بازیچه پنداربافیها وفریبکاریهای خودمیگرفتند . یکی میساخت : « لولاك لولاك لماخلقت الافلاك »(۱) دیگری میافزود : « ولولاعلی لماخلقتك » ، سومی میسرود ، « ولولا فاطمة لماخلقت علیا » ولی نزدما اینها جز برای آتش نیست.

ببینید : مردیکه قرآن‌درباره اومی‌گوید : « محمد جز فرستاده‌ای نیست که فرستادگان دیگر پیش‌ازو آمده ورفته اند » (۲) اینان دربارهاش چه‌گزافه‌ها بافته اند ! روی بیشرمی سیاه باد !

ما ازیکسو ناگزیریم اینها را بنگاریم ـ بنگاریم تا پندار های بیهوده ای که در دلها جا گرفته تکان خورد ، تا میدان براستیهایی باز شود ، تا دوسخنیها که‌برسر این‌چیزها میان مردمست برداشته شود . ازآنسوهم نمیخواهیم

(۱) این گفته یك غلط هم در بر میدارد و پیداست که سازنده آن عربی‌را درست نمی دانسته . زیرا اگر درست دانستی بایستی گوید : « لولا انت . . . » « لولاك » گاهی شنیده شده ولی نتوان آنرا درست شمرد .

(۲) « و ما محمد الارسول قد خلت من قبله الرسل » .

خود اینها مایه سرگرمی برای مردم باشد . نمیخواهیم کسانی برسر اینها باهم بکشاکش برخیزند . ما نتیجه اینسخنان‌را در پایان این رشته‌گفتار خود خواهیم باز نمود . این نگارشها ازبهر یك نتیجه بسیار بزرگیست که خواهیم نگاشت وبهرحال خرسندی نمیدهیم کسانی اینها را دستاویز کشاکش و گفتگو گیرند . اگرهم کسانی را سخنی هست تا پایان گفتارها نگاه دارند .

چهارمین آسیب کیشهاست که هوش و بیداری مردمان را بزمانهای بس دوری کشانیده و ازپرداختن بزمان خود باز داشته . کسانی را از پایگاه خود بالاتر بردن و در دین جایگاهی برای آنان باز کردن و دین و رستگاری‌را دوستاری آنان دانستن‌گذشته ازآنکه خود گمراهیست وباخدا پرستی نسازد ، و گذشته از آنکه راستی و درستی وجانبازی وغیرتمندی را که خواست دینست در چشمها بی ارج مینماید این زیان را هم باخود میدارد که هوشها را به زمانهای بسیار دورکشانیده از زمان خود ناآگاه میگزارد، واین یك‌آسیب بس بیمناکیست و چنین کسانی هرگز نتوانند با دیگران همگام باشند و بیگمان پس مانند . چندی پیش از این‌ما چون نوشتیم « گذشته دیگران را بوده واکنون و آینده ماراست » و نوشتیم « باید از گذشته چشم پوشید » کسانی ایرادگرفتند که ما اگر از گذشته چشم پوشیم چیزی نخواهیم داشت . میگوییم : اگر از گذشته چشم پوشید خدای جاویدان یگانه‌را خواهید داشت، راستی ودرستی و غیرتمندی و جانفشانی راخواهید داشت ، اگر مردانه‌کوشید آزادی وسرفرازی را خواهید داشت . آری این بت‌پرستیها که دلهای خودرا باآن خوش‌ساخته اید نخواهید داشت ، این کیشهای پراکننده را نخواهید داشت . آنرا نخواهید داشت که مشت از دست روس خورید و از ستم یزید نالید . آنرا نخواهید داشت که صد گزند از آزمندان اروپا بینید وکینه زاده قحافه و زاده خطاب را در دل جا دهید . آن‌نخواهید داشت که یك نیم بیشتر آسیا را از دست دهید و غم باغ فدك را خورید .

آن نخواهید داشت‌که پس از هزار و سیصد و چهل و اند سال که

که از مرگ پیغمبر اسلام گذشته و بربنیاد و پایه دین او رخنه‌ها افتاده شما هنوز کشاکش و دوسخنی را درباره نخستین جانشین او ازدست ندهید، وبرسر بوبکر و عمر و علی که هرسه مردان پاکی بودند وباهم خوش زیستند دسته بندی و دشمنی باهم نمایید .

این گمراهیها کمتر از پرستش لات و هبل نیست و زیانش بسیاربیشتر و ننگش بسیار فزونتر از آنست . آنان این را نیز در نمی یابند . کسانیکه بخود و زمان خودارجی نمی‌گزارند ، آنانکه خود را جز دنباله کاروان زندگی نمی‌شناسند ، آنانکه می‌پندارند ستم آنست که یزید کرده ، و گمراهی آنست که بت پرستان قریش داشته اند ، وجانبازی آنست که یاران پیغمبر اسلام نموده‌اند و بایستی نمایند .. از چنین کسانی چه شگفت که اندازه زیان و بدی این گمراهی خود را هم درنیابند و پروای‌آن نکنند ؟ ! . . چه شگفت‌که بروی ماایستند وگویند : «ماا گر ازگذشته چشم بوشیم هیچی نخواهیم داشت» ؟ ! .

من گاهی چیز هایی از اینها می‌شنوم که درمی‌مانم و نمیدانم چه پاسخی دهم . دو سال پیش از این که بتبریز رفتم کسانی درآنجا گرد مرا گرفتند و گله نمودند که چرا ارجی بکیش شیعی نمیگزارم و آن را بیهوده میشمارم و یکی از ایشان دلیلهای بسیاری می‌سرود درباره آنکه خلافت امام علی‌بن ابیطالب‌را بوده و دیگران را نبوده . گفتم : بهتر بودی روزیکه پیغمبر اسلام در گذشته بود تو در مدینه بودی و در سقیفه بنزد یاران او رفتی و این سخنان را سرودی که یا پاسخ دادندی و یاسخنت‌را پذیرفتندی امروز این ها بسیار بیهوده است .

پس‌از هزاروسیصد سال‌که خلافت چندین رنگ بخودگرفته واز خاندانی بخاندانی افتاده و سرانجام هیچ شده واز میان رفته وجز نام نشانی ازآن باز نمانده اینان هنوز سخن از نخستین خلیفه می‌رانند و باسوزدل دلیلها بهر آن یاد می‌کنند و بیخردانه آنرا ازدین (یابگفته خود از ایمان) می‌شمارند . در اینجاست‌که می‌گویم من نمیدانم چه‌پاسخی باینها دهم. دراینجاست‌که می‌گویم اینان

از معنی دین بیکبار ناآگاهند .

دیگری ازیك شهری نامه فرستاده وبگمان خود برنگارشهای من خرده گرفته و یکی ازسخنانش اینست که چگونه من نام امام علی‌ابن‌ابیطالب‌را با دو خلیفه دیگر (صدیق و فاروق) .دریکجا می‌برم درجاییکه این‌دو بیشتر زندگانی خود را بابت پرستی بسربرده بودند. اینرا کسی می‌نویسد که خود دربت‌پرستی فرورفته است ونشیمنگاه او در یك شهر سومناتیست . ولی خود و همشهریان خود را فراموش کرده و دراندیشه داستانهای سیزده صده پیش می‌باشد .

اگر شما در کتاب هزار ویکشب و یا در جای دیگر چنین داستانی میخواندی‌که درزمانهای باستان افسونی یادارویی بوده‌که چون‌برکسی می‌دمیده‌اند یامی خورانیده اند بیکبار بیخویشتن می‌شده‌که زیرپای خودرا نمیدیده وازهیاهویی که در پیراموش برمیخاسته آگاه نمی گردیده و تکانی بخود نمیداده . لیکن درهمانحال در دوفرسخی دیهی‌را می‌دیده وجوش وجنب مردم آنجا را درمی‌یافته واز آنها بتکان می‌آمده ، بیگمان چنین افسانه‌ای را باور نکردی وخود بایستی باور نکنی ولی چه‌باید گفت که ما اکنون مردم را بچنان حالی ـ چنان حال شگفت وباور نکردنی تماشا می‌کنیم .

دریغا ! درماندگی بدتر از این چه باشد که مردمانی که با گرفتاری های بس سختی روبرو هستند ، و دشمنان ریشه براندازی پیرامون آنان را گرفته اند پروای حال و گرفتاری خود نکنند و در اندیشه پیش آمد ها و سرگذشت های هزار سال پیش باشند ؟ ! . . اگر دشمنان شرق ملیونها و بلیونها لیره بکار بردندی بچنین نتیجه ای که همه بسود ایشانست نرسیدندی . یکدسته‌را چه خوشبختی بالاتر ازآن که هماوردانشان از خود و پیرامون خود ناآگاه باشند و دیده بجا های بس دوری دوزند ؟ ! . . چه فیروز بختی بهتر از این که برکشوریکه تاخته اند و تاراج می‌کنند مردمش را با دشمنان بیگانه هیچ‌کاری نیست‌وجز بکینه‌های‌کهنی‌که میان‌خود داشته‌اند نمیپردازند ؟ ! . . بیهوده نیست‌که می‌کوشند و نمیگزارند اینها ازمیان برخیزد. بیهوده نیست همیشه

باد برآتش این گرفتاریها می‌زنند .

ببینید « دکترجوزف » از شما چه میخواهد ؟ . . میخواهد که شما ستمدیدگی حسین را فراموش نکنید و بکوشید و کینه او را از پیروان یزید (سنیان) باز جویید ، بکوشید و با زور گریه شبیهگری را پیش برید و شصت ملیون مردم جز در پی اینکار نباشید ـ بدینسان سرگرم شوید وهرگز یادی از فشار و ستم آزمندان اروپا بخود راه ندهید ، آن « ترقیات محیرالعقول شیعه » که می‌گوید جز همین کارها نیست و خود او داستان نصیرالدین توسی را مثل آورده که بکینه سنی وشیعی خونخواران مغول را برسر بغداد برد و ملیونها خون بیگناهان را ریخت ، یا داستان نیرنگهای ننگین باطنیان را می‌گوید که در افریقا بنیاد خلافت فاطمیان را گزاردند و سالیان دراز با خلیفگان بغداد دشمنی وکشاکش داشتندی . ازشما نیز همان‌کارها را میخواهد و گرنه کدام ترقیاتی شیعه‌را درهند و یا جاهای‌دیگری هست ؟ ! یکدسته‌مردم پندار پرست کجا و ترقی کجاست ؟ ! . .

بیش از این بگفتار دامنه نمیدهیم و باین آسیب های چهارگانه بس می کنیم . سخنان دیگری هست ولی جای گفتن نیست . کوتاه سخن اینکه میانه دین و زندگانی فاصله بسیار دوری پیدا شده و از هر راه که درنگریم دین را ـ یا بهتر گوییم کیشها را ـ با زندگانی سازشی نتواند بود . ما اگر امروز خواهیم آزاد و آبرومند زندگی کنیم و در برابر غربیان گردن‌افرازیم و از آنان پس نمانیم چنین زندگانی مردمان را یکدل و یکدست میخواهد ولی کیشها آنها را از هم پراکنده است . دانشها پیش رفته و بسیاری از راز های طبیعت بیرون افتاده و زندگانی‌باید با آیین طبیعت و از روی‌دانشها باشد و ما ناگزیر از رواج دادن بدانشها می‌باشیم لیکن کیشها را با آنها سازشی نیست و از آیین طبیعت بس دور افتاده . زندگانی از مردم جانفشانی و غیرتمندی و مردانگی میخواهد و این کیشها آنان را با چیز های دیگری سرگرم میسازد . درزندگانی همه باید بزمان خود پرداخت واینها مردمان‌را به

زمانهای بس دوری میکشاند .

این ناسازگاری که در میانست نتیجه آن شده که دین و زندگانی هردو ناانجام میماند و تاحال اینست شرق را نه‌دین درستی خواهد بود و نه زندگانی آبرومندی و شرقیان از هردو بی بهره خواهند گردید . شما اگر از کسانی پرسید : « چرا شرق اینهمه پس مانده و پیش نمیتواند رفت ؟ ! . . چرا اینهمه گرفتار است و رها نمی گردد ؟ ! . . » خواهند گفت : توده ها همیشه بیکحال نمانند و گاهی پیش روند و گاهی پس مانند ولی این پاسخ عامیانه است و ارجی ندارد . درجهان هیچ چیزی بیانگیزه نتواند بود . این گرفتاریهای شرق را نیز انگیزه‌هایی هست ولی سرچشمه همهٔ آنها دوچیز است وبیگمان یکی از آن این ناسازگاری دین با زندگانی میباشد .

جنبش مشروطه بهترین‌گواه دراین باره میباشد . زیرا این جنبش خود گامهایی بسوی زندگانی آبرومند میبود وکسانی از درماندگی و ناتوانی ایران در برابر بیگانگان و ازآشفتگی‌کارها بستوه آمده وشوریده بودند و همیخواستند راه دیگری پیش گیرند . ولی چون تکان خوردند وبراه افتادند بهرگامی از دین دور شدند و کم‌کم در میانه کشاکش برخاست و خونریزیها بمیان آمد . اگرچه دراین باره پای اروپاییگری وبهوسی های دیگری نیز در میان میبود لیکن انبوه آزادیخواهان کسان دینداری میبودند و از روی ناگزیری و از بهر پیشرفت کار آزادیخواهی بود که از دین چشم میپوشیدند . در این باره داستانی هست که‌کمتر کسی میداند و آن اینکه آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی که هواداری سخت از مشروطه خواهی نمودند ایشان آن را بادین ناسازگار میدانستند و چنین میگفتند کنون که نمیشود از روی دستور های دین زندگی کرد و ناگزیر راه دیگری باید گرفت باری آن راه قانونی و مشروطه باشد ، و از اینرو بود که چون ملای تبریزی تلگراف میکرد که باید مشروطه « مشروعه » باشد حاج شیخ پاسخ میداد : « کاومجسم مشروطه مشروعه نمیشود » . . ببینید : ناسازگاری کیش شیعی و مشروطه را آنان

میدانسته اند چیزی که هست چون بکیش و پیشرفت آن امیدی نمیداشته‌اند در برابر خود کامگی و ستمگری محمد علی‌میرزا مشروطه را بهتر میدانسته اند . لیکن دیگران بر روی کیش ایستادگی نموده با مشروطه آن دشمنی ها رامیکرده اند . اگرچه بسیاری ازملایان سودخود را در مشروطه نمیدیدند و بیشتر ازاین راه بودکه با آن دشمنی مینمودند لیکن اینان جز دسته اندکی نبودند و بیشتر دشمنیها با مشروطه جز بنام هوا داری از کیش برنخاسته و این ناگزیر بود که میان آن دو کشاکش پیش آید وکار بجنگ وخونریزی کشد ، و همانا نتیجه این کشاکش و ناسازگاری بود که از یکسو مشروطه ناانجام ماند و میوه ای که بایستی دهد نداد ، و از یکسو دین رخنه‌پذیرفته بحالی افتاد که امروز هست و همه آنرا میشناسیم .

ما گفته های خود را در تاریخ مشروطه فراموش نکرده ایم و این میدانیم که ناانجامی مشروطه بیش از همه در نتیجه کارشکنی همسایگان بود که کسانی از کارکنان آزادی نیز افزار دست ایشان بودند و کردند آنچه‌را که در جای خود گفته ایم . لیکن این را هم فراموش نکرده ایم که دشمنی ملایان و شورانیدن ایشان مردم را گزند بسیاری بآزادی رسانید و مامیبینیم همین دینداران ستیزگی را بجایی رسانیدندکه بکینه مشروطه رو بسوی‌بیگانگان آوردند و آن پستیها و ننگین کاریها را از خود نشان دادند . نیز میبینم که بیگانگان برای پیشرفت نیرنگهای خود پشتیبانی از این دینداران نادان دریغ نگفتند و در خفه کردن مشروطه بآنان یاوریها کردند .

این در خورگفتگو نیست که گرفتاری کیش زیان بسیار بزرگی را به پیشرفت‌کار مشروطه رسانید ، وانبوهی از مردم نیکنهاد ونیکخواه‌که توانستندی در چنان روزی نیکوکاری های بربها بکشور و میهن خود کنند باور های کیشی جلو آنان را گرفت و بلکه کسانی را به زیانکاریها نیز برانگیخت . دسته‌های بزرگی‌از اینان نخست‌هوادار مشروطه میبودند وسپس چون ناسازگاری میانه آن ودلبستگیهای خود دیدند روبرگردانیدند وکسانیکه درهواداری بازماندند

بپای دیگران نتوانستند رسید . هرگز نتوان انکار کردکه یکی از انگیزه‌های نانجامی مشروطه همین‌کارها بوده . هنوز ما تنها کیش شیعی را که از آن انبوه توده است در دیده میگیریم . باید نگاهی نیز بکیش های بیشمار دیگر اندازیم و بیاد آوریم که اینان بدستاویز همان دو کیشی خود را از ایران و ایرانیگری جدا میگیرند ، و در ایران خوش میزیند و بهره ها میبرند ولی همیشه دل در جاهای دیگری میدارند و درجنبش مشروطه نیز بیشتر آنان خود را کنار گرفتند و بلکه در نهان دشمنیهایی نیز نمودند . بدبختی تماشا کنید: در روزیکه گروهی از مردان جانباز و غیرتمندی دست‌از جان شسته و چشم از خانه و زندگی پوشیده و بآرزوی آنکه ما نیز یك کشور آزادی داریم و در میان دیگران سرفراز و روسفید باشیم پاکدلانه میکوشیدند یکدسته کیش را پابند خود ساخته از یاری آنان باز مینشستند بلکه به دشمنی نیز میکوشیدند و خونشان میریختند یکدسته دغلکارانه در کنار ایستاده برآن میبودند که کی آن جانبازیها به نتیجه رسد و اینان پیش آیند و آن مردان جانباز را پس زنند یکدسته خود را به بیگانگان فروخته و خود را بمیان کار انداخته همه میکوشیدند نگزارند آن جانبازیها به نتیجه درستی رسد و آن جانبازان زنده مانند دسته های گوناگونی نیز بعنوان آنکه پیشوایانشان دستور داده خود را کنار میگرفتند و یادرنهان زیانها میرسانیدند ـ باچنان اسیبهایی چگونه توانستی آن کوششها به نتیجه درستی رسد و نـاانجام نماند ؟ ! . . چگونه توانستندی ستارخانها و یفرمخانها و حیدر عمواغلی‌ها و یارمحمدخانها و فریدالدوله‌هاکاری از پیش برند ؟ ! در کشوری که توده انبوه پابند های دیگر دارد و نتواند در جنبش‌های کشوری همگام گردد چگونه میتوان‌چشم فیروزی ازکارهای آنجا داشت ؟ ! . . اگر این راست است‌که نیروی یك توده از رویهم‌رفته نیروهای یکایك آن پدید آید از توده‌ای‌که نیروهای یکایکشان رویهم نمیآید ودربرابر یکدیگر بکار میرود بچه پیشرفتی امید توان بست ؟ ! . .

این نانجامی مشروطه‌است. اما رخنه یافتن دین: همه میدانیم‌که چون‌مشروطه

برخاست وملایان باآن دشمنی نمودند این زبان آزادیخواهان‌را ببدگویی ازدین باز نمود و بیایی چیز هایی نوشتند و درآشکار و نهان ریشخند ها کردند و ناسازگاریهای آن را بادانش عنوان کرده از نکوهش بازنایستادند واز آنسوی هیاهوی اروپاییگری ومادیگری نیز بیاری اینان رسید و رویهمرفته اینها آن نتیجه را داد که دین یابهتر بگوییم کیشها همگی رخنه پذیرفت و سست گردید که امروز می‌باید گفت همه نیکیهای آن رفته وجز بدیهایش نمانده . چنانکه‌در جای دیگری‌گفته‌ایم امروز کمترکسی‌را توان‌یافت‌که بنام دینداری و خداشناسی دروغ نگوید و دغلی نکند و دست مردم را گیرد و غیرت و جانفشانی دریغ نگوید . اینها از میان رفته ، لیکن از آنسوی دسته بندیها همچنان می‌ماند و آن نمایشهای بیهوده بساز هست . نام خدا پست شده ولی بت‌پرستیها همچنان بجای میباشد .

ما از دینداریهای امروز چیز های شگفتی می‌بینیم که هرگاه شنیدیمی بآسانی باور نکردیمی. این را کمتر کسی پذیرد که یکی بخدا نگرود و هستی او را باور ندارد ولی بدیدن این بارگاه وآن بارگاه رود واز آنها گشایش کارطلبد . امروز چنین‌کسانی بسیارند واین بهترین نمونه است‌که این پرداختن بمردگان و بآنان جایگاهی در دلهای خود باز کردن جزنتیجه ناتوانی خرد و بیماری روان نمیباشد . اینکه ولتر یادیگری گفته‌که سرچشمه باور ها ترس بوده این‌گفته درباره آلودگیها وبت‌پرستیها راست درآمده و می‌توان گفت همین چیز هاست که مایه کجراهی ولتر و دیگران شده است . این بتازگی رخ داده که مردیکه همیشه بخدا ودین ریشخندها می‌نموده و پرده دریها می‌کرده چون اندك بیماری‌یافته بطلب بهبود دست بدامن مردگان زده‌ونذر ها کرده . اینان چون هیاهوی مادیگری را شنیده‌اند و سخنان آنانرا در دل جاداده‌اند باوریکه بخدا داشته‌اند از میان رفته ولی این پندار ها و دلبستگیها که مایه‌اش ناتوانی خرد و بیماری روانست بازمانده و از اینجاست که باید بیکبار داستان خداشناسی‌و دین را از این آلودگیها و مرده‌پرستی ها جدا گرفت وآن را از راه خرد

و دریافتهای ساده خدادادی دانست و این را از در ماندگی خرد و ناتوانی دریافتها وترس شناخت، وباید آشکاره گفت‌که این کارها بابیدینی وخداناشناسی سازگارتراست تا بادین و خداپرستی.

می‌توان گفت دین باحال کنونیش بیش‌از همه بکار بیدینان وتباهکاران میخورد. زیرا چنانکه درراه رستگاری نیزگفته‌ایم ازیکسو آنانکه عمر بسیاهکاری ننگین گزارده‌اند و بارها افزار دست بیگانگان شده‌اند بادینداری پرده بروی سیاهکاریهای خود کشند وبا نماز وتسبیح خاك بچشمها می‌پاشند ازیکسو نیزآنانکه همیشه با بیدینی و خدا ناشناسی بسر می‌برند و دربند هیچ نیکی نیستند همینکه بیمار می‌گردند ویا باترس دیگری روبرو می‌شوند خود را بدامن دین می‌اندازند و باکارهای بیهوده‌ای خودرا سرگرم میسازند. همچون سرای ویرانه‌ای‌که چون مردمش از انجا گریختند و کسی نماند ناگزیر پناهگاه دزدان و دغلکاران و نهانگاه تباهکاران وگریختگان گردد.

کوتاه سخن، دین امروز نیکیهایش رفته وآلودگیهایش بجامانده واینهارا تاآز میان نبریم همچنان خواهد ماند وبلکه بادستهای‌ناپاکی پرورش یافته روز بروز فزونترخواهدگردید وتاحال چنین‌است شرق روی رستگاری نخواهددید. دوباره می‌گویم: نه‌دین خواهد بود ونه‌زندگانی. خواهند گفت چاره چیست ؟ !. می‌گویم چاره یك چیز بیشتر نیست وآن اینکه یکدین پاك خدایی- دینیکه بنیادش خرد و دانش باشد، دینیکه شاهراه زندگی باشد وپیشرفت کار توده را دربر دارد بخواست خدا و پشتیبانی او رواج گیرد و این گمراهیها و پراکندگیها همگی ازمیان برخیزد واین کاریست‌که ما با آن برخاسته‌ایم و بیاری خدا و همدستی مردان غیرتمند پاکنهاد پیش خواهیم برد.

کسانی این گرفتاریها را نمیشناسند، و اگر دیندارند و اگر بیدین سر پایین انداخته اند و یا در پی خود نماییها و فریبکاری ها و نادانیهای خود میباشند ولی هرکه را بهره از خرد و مردانگی هست باید اینها را پذیرد و بی‌آنکه جایی برای ایستادگی بیند بهمراهی وهمگامی ما شتابد.

آگهی

چون در آخر های خرداد برای انجام کار وکالتی به تبریز خواهم رفت امیدوارم بیاری خدا پیش از رفتن چاپ شماره ۷ بپایان رسد و پس از آن سفر کنم ولی اگر بپایان نرسید ناگزیر بیرون آمدن آن شماره ده روز یا دو هفته دیرتر از هنگام خود خواهد بود. این را آگاهی می دهم که اگر چنان شد خواستاران نگران نمانند.

کسروی

خواهش

آقای یوسف صدیق از مراغه خواهش می کند که هر کسیکه شماره های ٤ و ٦ و ٩ سال دوم پیمان را دارد کهنه یا نو یکسر بآدرس پائین یا با دست اداره پیمان برای او فرستد و برای بها اگر خواست یك جلد بخش دوم تاریخ مشروطه را پذیرد یا بهر شماره چهار ریال پول گیرد.

آدرس مراغه با دست آقای غلامعلی کتابچی ـ یوسف صدیق

راه رستگاری

کتاب راه رستگاری در تهران درکتابفروشی طهران و در تبریز در کتابفروشیهای سروش و محمدیه بفروش می رسد. از جا های دیگر نیز کسانی که بخواهند میتوانند با فرستادن شش ریال تمبر پست از دفتر مهنامه بخواهند.

نماینده پیمان در بابل

نماینده پیمان در بابل آقای وحید شهمیرزادی دارنده بنگاه یکتا میباشد. کتابهای دارنده پیمان نیز نزد او بفروش می‌رسد.

شماره ششم اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ سال پنجم

دارنده: کسروی

جایگاه دفتر: خیابان فرهنگ - کوچهٔ رو بروی کارخانهٔ برق

فرهنگ پیمان

گزافه	مبالغه نا باندازه	هوش گماردن	توجه
مادینه	مؤنث	وارونه	معکوس
ناپیوسان	برخلاف انتظار	وارونه گویی	سخنان ضدّهم
نرینه	مذکر	ورجاوند	مقدس
نهادن	قراردادن، شرط کردن	یادکردن	ذکر کردن
نهش	قرار، شرط	یارا	توانا
نیرنگ	حیله	یارستن	توانستن
نوید	وعده	نیارستنی	معجزه
نیایش	عبادت،دعا	یازیدن	دراز کردن
همداستان	موافق		

بهای پیمان

بهای سالانه ۵۰ ریال است

تك نسخه ٤ ریال